

فدرالیسم در حرف و در عمل

در میان طیف مدافعین فدرالیسم، سازمان زحمتکشان از جمله جریاناتی است که بطور مکتوب و مصوبه موضع خود را بیان کرده است. بعلاوه سران این جریان در مصاحبه با رادیو خودشان <ب> جزئیات بیشتری از طرح فدرالیسم را توضیح داده‌اند. من به بخشهایی از این مواضع اشاره



ایرج فرزاد

حذف کرده است، بلکه اساساً بر مبنای تلاش رژیم اسلامی برای بقا و به اتکا کوشش ویژه این رژیم طی چندین سال اخیر از طریق توسعه "فرهنگی" از یک طرف، و تلاش جریانات سنتا مدافع خودمختاری برای بند و بست و سازش با جمهوری اسلامی از طریق "آشتی از راه فرهنگ"، این طرف دیگر متکی است. این پیش فرضها را بررسی میکنم

صفحه ۲

چند گزارش خبری

از مهاباد و نقده

صفحه ۳

از سایت روزنه

دیدن کنید!

صفحه ۳

حجاب اسلامی مساله‌ای نیست!

توجیه شرم آور تراژدی زنان در افغانستان

طالبان علیه زنان" در ۱۹۹۸ منتشر شد، را تصحیح کرده است. دکتر لین آمویتز از مسئولین این سازمان می گوید: گزارش قبلی که بر خلاف گزارش تازه مورد توجه شدید افکار عمومی در غرب قرار گرفت، بخشی در مورد حجاب اجباری و آنچه که طالبان بر سر زنان تحصیل کرده و مدرن در افغانستان آورده، بود. در گزارش قبلی این سازمان با ۸۰ زن در کابل که مدرنترین شهر افغانستان است و همچنین ۸۰ زن پناهنده در پاکستان مصاحبه شده بود. در تهیه گزارش جدید، دکتر آمویتز طی یک بررسی سه ماهه با ۲۰۰ هزار زن و مرد افغانستانی در مناطق شهری و روستایی مصاحبه کرده است. برخی از این مناطق زیر کنترل طالبان و بعضی دیگر خارج از کنترل آنها بودند. طبق گزارش تحقیقی و بررسی جدید این سازمان، در حالیکه بسیاری از زنان در کابل پایتخت افغانستان، مزار شریف و چند شهر بزرگ دیگر به مدرسه می رفتند، در دانشگاه تحصیل می کردند، در مشاغل مختلف کار می کردند و لباس و شیوه زندگیشان مدرن و غربی بود،



اعظم کم گویان

در فضای خشم و اعتراض بین المللی به تحجر و توحش گروههای اسلامی علیه زنان در افغانستان، و علیرغم تداوم هراس ریشه دار زنان افغانستان از این دشمنان زندگی و حیثیت زنان، تحقیقات جدید گروهی از پزشکان فمینیست اعلام می کند که برای اکثریت زنان در افغانستان حجاب اجباری اصلاً مساله ای نیست و زنان پوشیدن برقع یا چادر را خود انتخاب کرده و می کنند!

این بررسی جدید که توسط سازمان "پزشکان برای حقوق بشر" در پاییز ۲۰۰۱ منتشر شده، اعلام می کند که ایرادات و تعصبات گزارش تحقیقی قبلی خود که با نام "جنگ

در مناطق روستایی، بقای سنتها و فقر و جنگ باعث شد که بسیاری از زنان حتی قبل از به قدرت رسیدن طالبان هم نتوانند وارد زندگی اجتماعی بشوند و در جامعه حضور داشته باشند. دکتر لین آمویتز از مسئولین این سازمان، از مدافعین حقوق زنان در کشورهای غربی بخاطر اعتراض به حجاب اسلامی تحمیلی به زنان، بشدت انتقاد می کند. او می گوید علیرغم کمپین مدافعین حقوق زنان علیه حجاب اسلامی طالبان، در بررسی که او به عمل آورده بیش از ۸۰ درصد زنان در مناطقی که تحت کنترل طالبان هم نبودند، می گویند که همیشه چادر پوشیده و می پوشند و این انتخاب خود آنهاست. بیش از ۹۰ درصد مصاحبه شوندگان می گویند لباس اسلامی بندرت بر زندگی روزمره آنها تاثیر می گذارد. طبق گزارش این سازمان بیش از ۸۰ درصد مصاحبه شوندگان، سختگیری و دستگیر شدن بخاطر بی حجابی را بی اهمیت تلقی می کردند.

صفحه ۳

جنبش برای مسکن، غولی که هنوز به میدان نیامده است!

عبدالله شریفی

صفحه ۴

سوی فعالین حقوق زنان در جوامع غربی دامن زده شد. اعتراض به دولت آمریکا، سازمان ملل و کشورهای عربستان سعودی و پاکستان و سیل نامه های اعتراضی با میلیونها امضا، برگزاری صدها تجمع و گردهمایی اعتراضی، جمع آوری گسترده پول و امکانات برای زنان و مردم محروم افغانستان، و فعالیت برای ایجاد مدارس دخترانه در افغانستان به راه افتاد. در گردهمایی های چند هزار نفره، فعالین زنان در کشورهای مختلف غربی، برقع را مظهر ستمکشی و اسارت زنان خوانده و علیه آن کمپین کردند. در این تجمعات فعالین زنان برای جلب همدردی با زنان در افغانستان به زنان شرکت

با بالا گرفتن تحجر و قساوت بی نظیر طالبان علیه زنان در افغانستان موجی از همدردی و حمایت از زنان افغانستان از

ایسکرا

سر دبیر: ایرج فرزاد
iraj_farzad@yahoo.com

تلفن: ۰۰۴۶۷۰۳۶۸۸۵۱۱
فاکس: 00448701687574

آدرس:

K.F.K.S
Box 15203
104 65 Stockholm

پست گيرو: ۱۶۷۸۴۷۱-۲

رادیو انترناسیونال

هر شب

۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه

بوقت تهران

طول موج

۴۱ متر برابر با

۷۵۲۰ کیلوهرتز

تلفن:

۰۰۴۴ ۷۷۱ ۴۶۱ ۱۰۹۹
اطلاعات و پیامگیر رادیو:

۰۰۴۴۲۰۸۹۶۲۲۷۰۷

روزهای یکشنبه

نیم ساعت به

زبان کردی

←---- فدرالیسم در حرف و در عمل

تا ببینیم تعابیر کاملاً غیر واقعی و پوچ تا چه حد بی پایه‌اند:

سازمان زحمتکشان در قطعنامه خود تحت عنوان: "در باره لزوم تغییر ساختار سیاسی ایران به یک کشور فدراتیو" از جمله از این پیش فرضها حرکت کرده است:

"با توجه به اینکه ایران یک کشور یک دست و همگون تک ملتی نبوده بلکه کشوری بسیار پهنانور و پرجمعیت است که تنوع ملیت‌ها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، شرایط اقلیمی و درجه توسعه اقتصادی و اجتماعی یک واقعیت اساسی آنرا تشکیل میدهد که خود ریشه در پهنانوری و تنوع امپراطوری‌های کهن و سده‌های میانه در این کشور دارد،

- با توجه به اینکه دولت متمرکز معاصر ایران که از زمان رضا شاه و تاسیس سلسله پهلوی در ایران معمول شده است بر مبنای نادیده گرفتن و پامال کردن این تنوعات و بطور مشخص بر مبنای ستم ملی شکل گرفته است و طی هشتاد سال اخیر، چه در دوره سلطنتی و چه در دوره حاکمیت روحانیت عملاً دژ استبداد و ارتجاع را در مقابل همه‌ی جنبشهای آزادیخواهی تشکیل می‌داده است،

- با توجه به اینکه مصالح دموکراسی و تامین مشارکت توده‌های مردم در اداره‌ی کشور و دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی ایران از جمله تغییر ساختار فوق متمرکز اداری کشور و تفویض اختیارات به مناطق و نواحی گوناگون را ایجاب میکند...."

- تراشیدن سابقه و تاریخ هویت ملی- قومی- اقلیمی برای جامعه ایران

قوم و ملت در ایران طبق قطعنامه سازمان زحمتکشان ریشه در "پهنانوری و تنوع امپراطوری‌های کهن و سده‌های میانه" دارد. بهتر از این نمیتوان هویت سازمان زحمتکشان را تعریف کرد. تا جایی که به کردستان برمیگردد این همان موضع همیشگی ناسیونالیسم کرد بوده است که در سرود "ای رقیب"، قوم و ملت کرد به عنوان "ما فرزندان ماد و کیخسرویم" توصیف شده است.

این رهبر و سابقه و تاریخ سازی برای هویت قومی چسپاندن به یک مردم، در بندمربوط به مضار حکومت متمرکز با روشنی بیشتری خودنمایی میکند:

"با توجه به اینکه دولت متمرکز معاصر ایران بطور مشخص بر مبنای ستم ملی شکل گرفته است و طی هشتاد سال اخیر، چه در دوره سلطنتی و چه در دوره حاکمیت روحانیت (جایگزین کردن حکومت جمهوری اسلامی با حاکمیت روحانیت نه تصادفی است و نه اشتباه قلمی) عملاً دژ استبداد و ارتجاع را در مقابل همه‌ی جنبشهای آزادیخواهی تشکیل می‌داده است...."

دولت متمرکز رضا شاه اولین تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد یک کشور تحت سیادت خود و علیه قدرتهای محلی عشایر و فئودالها و تیولدارها بود. تعریف امثال اسماعیل آغا شکاک و شیخ خزعل و روسای عشایر بختیاری بعنوان نمایندگان ملل و اقوام تحت ستم، چیزی جز همان تاریخ سازی برای ناسیونالیسم و قوم پرستی نیست. اگر قرار دادن فئودالها و سران عشایر بعنوان نمایندگان ملل و اقوام تحت ستم، یک جعل و یک اظهار نظر غیرعلمی است، تعریف به قدرت رسیدن استبداد اسلامی بر مبنای ستم ملی، دیگر آشکار عوامفریبی و سرتاپا دروغین است. مردم در کردستان در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند، به این دلیل که یک جریان چپ غیر ناسیونالیست، پرچم ادامه انقلاب ۵۷ را بلند کرد. در مقابل این گرایش چپ و انقلابی، هم نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی صف بسته بودند و هم "پیشمرگان مسلمان کرد" و هم در ادامه نیروهای حزب دمکرات کردستان ایران. اینکه ستم ملی در کردستان جز فقط کوچکی از مقاومت مردم را در برابر ارتجاع اسلامی تشکیل میدهد، کافی است تا فدرالیست چپ‌ها، همه نیروهای مرتجع "کرد" را در صف خودیها جا دهند، تا باین ترتیب در کردستان شیخ محمود و ملا مصطفی بارزانی و مسعود بارزانی و جلال طالبانی و ملا علی عبدالعزیز و خود عبدالله و صلاح مهتدی را بعنوان سران جنبش ملت کرد قالب کنند و

تا حکومت متمرکز "روحانیت" در ایران برای پایان دادن به این ستم ملی با این جماعت بر سر فدرالیسم به توافق برسند و حکومت محلی را در کردستان به اینها بسپارند. جریان اسلامی هم برای سرکوب مبارزه مردم در سال ۷۵ هویت اسلامی را به جامعه ایران چسپاند و تاریخ برایش ساخت و رهبر هم تراشید. در اینجا قومیت و ملیت و تعلق به اقلیم و زبان و فرهنگ قرار است سناریو سیاه دیگری را در مقابل مردم ایران بگیرد. تمام این تاریخ سازی و مواضع ضدتاریخی همین هدف را تعقیب میکند.

- ستم را باید رفع کرد، نه ایفا

اگر واقعا دولتهای معاصر متمرکز ایران بر مبنای ستم ملی شکل گرفتند، راه حل باید علی‌القاعده رفع ستم و نه تشکیل حکومت فدرال با همان ستمگران باشد. واضح است که فرمول فدرالیسم قرار است زشتی بندو بستهای رهبران قوم پرست و ناسیونالیست کرد را در قالبی مردم فریب ارائه دهد. مواردی را که سران سازمان زحمتکشان بعنوان مصداق صحت فدرالیسم خود ذکر میکنند، از همه جالب تر است. عبدالله مهتدی در پاسخ به این سوال که فدرالیسم آیا موجب پاکسازی و جنگ پایان ناپذیر بین انسانها میشود، میگوید خیر! و نمونه چک و سلواک و سوئد و نروژ را مثال میآورد! نروژ از سوئد جدا شد و در یک پروسه متمدنانه کشور جداگانه تشکیل داد، چک و سلواک هم همینطور. در آنجا مساله را رفع کردند اما فدرالیسم اتفاقاً با همین هدف طرح شده است که در لابلای ایجاد و ایفا و تشدید اختلافات معنی یابد. مورد دیگر از مثال صحت فدرالیسم، اشاره به برخی فدرالیسمها و عدم تمرکزهای ایدئری است که از جمله در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی و آمریکا رواج دارد. در حالی که تمام مقدمه چینی فدرالیست‌چپهای محترم بر مبنای قومیت و تعلقات ملی و اقلیمی و فرهنگی بنا شده است. اینها از فرط ارتجاعی بودن طرح خود شهامت ندارند نمونه زنده و اجرا شده فدرالیسم‌شان را در یوگوسلاوی سابق مثال بیاورند و اسمی از همقطاران خود در

ارتش آزادیبخش کوسوو و آلبانیایی "تبار"های مقدونیه به میان آورند. عوامفریبانه‌تر از این تاریخ سازی، نوشتن تلاشهای جمهوری اسلامی برای بقا خود از راه فرهنگ، بعنوان "پروسه خودآگاهی ملی" در کردستان است. من در نوشته‌ای با عنوان "ساختمانی فقط از شن"، به این مساله پرداختم و خواننده را به مطالعه آن مقاله دعوت میکنم.

- پاکسازی قومی در لفافه دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی جامعه

سازمان زحمتکشان ابتدا جامعه و مردم را با خط کش تعلقات ملی و قومی اندازه میگیرد و سپس بر آن مینا، به تقسیم بندی و عدم تمرکز "دمکراتیک" میپردازد. نفس تعریف انسانها بر اساس تعلق قومی و ملی و اقلیمی، بنیان بزرگترین و خطرناکترین و ضد دمکراتیکترین تضادها و دشمنی‌ها را پی مینهد، درست همانگونه که مذهب و اسلام در مورد انسان عمل میکند. نمیتوان معیاری را که خود در اساس ضد دمکراتیک و علیه جوهر انسانی مردم است مینا قرار داد تا بعد با آن پیمانه حد و مرز "عدالت و مساوات" را اندازه گرفت. جمهوری اسلامی با اسلامش این مصیبت را به جامعه ایران تحمیل کرد و در لشکر کشی و قصاص و دست و پرا بردن و نسل کشیها عدالت اسلامی را برقرار کرد، و قوم پرستی و تعلق به خاک و اقلیم و تبار، آن فجایع را در یوگوسلاوی برپا کرد. گوشه بسیار کوچکی از نتایج باد زدن به تعلق فرهنگی و زبانی و فرهنگی را در جنگ خونین نرده و کشتار قارنه و قلاتان و ایندرفاش دیدیم. خوشبختانه گرایش نیرومند چپ و انسانی آن اندازه قوی بود که اجازه نداد ناسیونالیسم کرد بساط پاکسازی قومی را ادامه دهد. تقسیم مردم و تصویر نظام سیاسی بر مبنای گرایشی که انسانها را بنا به تعصبات کور و عقب مانده قومی و ملی وا میدارد که شکم یکدیگر را پاره کنند، ماهیتا ضدانسانی، ضد مدنیت و در تقابل با واقعیت زندگی و مناسبات مردم است. الصاق دمکراتیک به پس مانده‌های افکار و میراث اعصار بربریت بشر صرفاً عوامفریبی قوم پرستان برای بند و بست و سازش با

جریانات عظمت طلب و طرفداران تمامیت ارضی است. اینها باین وسیله میخواهند خود را از اتهام "تجزیه طلبی" مصون نگاه دارند. در عین حال فدرالیسم مامن و مفر دیگری است که در آن "رهبران قومهای ساکن اقلیمهای" مختلف در برابر سران رژیم در معرض فروپاشی جمهوری اسلامی قرار داده‌اند. فدرالیسم همان طرح تعمیم یافته خودمختاری است. این شعار علیه خواست توده‌های مردم ایران در راستای سرنگونی رژیم ارتجاع اسلامی است، این شعار ضدانقلابی و ضد مردمی است. هیچ جای تعجب نیست که فدرالیست‌چپها تقویت فرهنگ و ادبیات دولتی و نهادهای وابسته به دولت را به زبان کردی در عین حال دستاورد خود و پروسه "خودآگاهی ملی" نام نهاده‌اند.

بنابراین آنچه که به فدرالیسم منتسب میشود در بررسی تاریخی و در مقایسه با روندهای واقعی در جامعه ایران و کردستان، پوچ، غیرواقعی و صرفاً پوششی برای چسپاندن هویت قومی و ملی به جنبشهای واقعی برابری طلبانه و آزادیخواهانه است. طرح فدرالیسم زمینه ساز پاکسازیهای قومی است، جوهر خود را از دنیای بعد از فروپاشی شوروی و تجربه یوگوسلاوی و آویزان بودن وضعیت مدنی در کردستان عراق میگیرد. یک طرف آن امثال عزت بگوچیها و طالبانها و طالبانی‌ها و سوی دیگر آن، ملاحسنی و چمران و خلخالی و خمینی و جلالی پورها است. طرحی است که در جامعه ایران، با کردستان آن هم، فاقد زمینه اجتماعی است. اما درست به دلیل منزوی بودن این گرایش و به دلیل مرتجع بودن جریاناتی که برای مردم هویت قومی میتراشند، طرح فدرالیسم ارتجاعی، خطرناک و ضدانسانی است. درست همانطور که اسلام سیاسی با تکیه بر مهجورترین و عقب مانده‌ترین باورهای مذهبی، از میان قشر طفیلی طلبیه‌ها و آخوندها رهبر تراشیدند و شنیع‌ترین جنایات را علیه مردم ایران خلق کردند.

باز هم در این مورد خواهیم گفت و خواهیم نوشت.



۰۰۰ حجاب اسلامی مساله‌ای نیست!

کننده برقع دادند تا بر سر بکنند و حس کنند زنان در افغانستان زیر این پوشش بردگی چه می‌کشند و چگونه از انسانیت تهی می‌شوند. این گروهها برای زنان و کودکان کمک مالی جمع کردند تا درمانگاه و مدارس دخترانه خانگی ایجاد بشود.

این بررسی و ادعاهای سازمان "پزشکان برای حقوق بشر" که به نظر می‌رسد برای خنثی کردن افشاگری از حجاب و احکام اسلامی در غرب منتشر شده، تا چه اندازه واقعیت زندگی زنان در افغانستان را بیان می‌کند؟ مصاحبه با زنان ساکن مناطق روستایی و محروم که تا بوده و بوده همیشه زیر فشار اسلام و سنت و فقر قرار داشته‌اند، هیچوقت رفاه و تامین اجتماعی و اختیار و حق انتخاب نوع زندگی و پوشش خود را نداشته‌اند، چیزی را در مورد نوع و درجه حقوق و آزادیهای فردی و انسانی آنها را ثابت نمی‌کند. این بررسی اتفاقا عکس قضیه را نشان می‌دهد. اگر این زنان حق انتخاب داشتند، از رفاه اقتصادی و تامین اجتماعی و حقوق و آزادیهای انسانی برخوردار بودند و علیرغم همه اینها حجاب و برقع و چادر را انتخاب می‌کردند آن وقت باید به این سازمان و مسئول فمینیست و پزشک آن برای اثبات تز نسبت فرهنگی مدال افتخار اعطا می‌شد.

اما واقعیت چیست؟ زندگی زنان در افغانستان آخر قرن بیستم چگونه بود؟ روندهای ارتجاعی و رو به عقب نظیر ائتلاف ارتجاعی بورژوازی غرب و دولتهای مرتجع محلی و

محرومیت‌های شدیدی به زنان تحمیل کردند. طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ زنان بسیاری ربوده شده و مورد آزار و تجاوز جنسی این گروهها قرار گرفتند. اما گویی این همه کافی نبود. سپس گروهی از طلبه‌های بشدت مرتجع و خشکه مقدس و اسلامی اصیل که طالبان نامیده می‌شدند و مورد حمایت دولت پاکستان و آمریکا بودند، خود را سازمان دادند تا با نظم اسلامی به این هرج و مرج پایان دهند و عدالت اسلامی را مستقر کنند. با سرنگونی دولت ربانی در سپتامبر ۱۹۹۶ سرکوبگری همه جانبه طالبان آغاز شد و به فجایع و مصائب مردم و حمله به زنان ابعاد هولناک و بی سابقه‌ای بخشید. زنان و کودکان بیش از همه آماج این تعرض وحشیانه قرار گرفتند.

زنان در دوره قبل از جنگ داخلی و تحت حکومت طرفدار شوروی وضعیت بر مراتب بهتری داشتند. طی دهه ۱۹۸۰ بسیاری از آنها بخصوص در مناطق شهری مانند کابل، مزار شریف و شهرهای بزرگ در مشاغل و موقعیتهای غیر سنتی اشتغال داشتند. در ۱۹۸۵ زنان ۶۵ درصد از هفت هزار دانشجوی دانشگاه کابل را تشکیل می‌دادند. دولت و موسسه‌ای به نام شورای زنان کلاسهای سواد آموزی دو ساله برای زنان بیسواد دایر کردند. در این دوره زنان بسیاری به روش زندگی مدرن و تحصیل و اشتغال و پوشش مدرن روی آوردند. طی دوره حاکمیت مجاهدین افغان، درصد کمی از زنان که عمدتاً در کابل و مزار شریف زندگی و کار می‌کردند اجازه یافتند به سر کار و مشاغل خود بازگردند. اما محرومیت بخش اعظم زنان ادامه یافت. از سال ۱۹۹۷ مشقت و بدبختی

زنان سیر تصاعدی یافت و زنان نه تنها از حضور در جامعه، مدرسه و تحصیل و اشتغال محروم شدند بلکه حق دسترسی به بهداشت و درمان هم از آنها سلب شد.

در حالیکه طالبان با پرچم اسلام و حجاب اسلامی نقش شده بر آن، به حلق آویز کردن مردم در ملا عام، قطع کردن دست و پا و انگشتان و گردن زدن و سنگسار و حجاب و حمله خونین به زنان می‌پرداخت، و زنان افغانستان و کلیه انسان دوستان سراسر جهان مخالفت خود با روی کار آمدن یک دولت اسلامی دیگر را ادامه می‌دهند، سازمان "پزشکان برای حقوق بشر" و زن پزشک و فمینیست مسئول آن، فعالیتهای مدافعین حقوق زنان در کشورهای غربی علیه حجاب اجباری را تخطئه کرده و بی اهمیت بودن حجاب اسلامی را تبلیغ می‌کند. از نظر این پزشکان فمینیست، زنان در افغانستان انسانهای درجه چندمی هستند که قرار است تا ابد سرنوشتی را که ارتجاع اسلامی و دولتهای سرمایه داری غرب برایشان رقم زده‌اند، بعنوان حقوق و اختیار و انتخاب آنها به آنان تحمیل شود. برآستی چه کسی بهتر از این زنان پزشک و فمینیست می‌تواند حجاب اسلامی و بیحقوقی کامل زنان در کشورهای اسلام زده را با این ذکاوت و پیچیدگی و چنین بشمارانه توجیه کند و مشروع جلوه دهد؟ توجیه موقعیت تراژیک و دردناک زنان در افغانستان و نشانیدن زخمی دیگر بر پیکر مجروح و پر درد آنها از جانب این زنان پزشک و فمینیست برآستی شرم آور و مسمتزن کننده است.

چند گزارش خبری

مه‌باد:

جوانان مبارز ایندراش برای مکان تعیین شده برای پایگاه بسیج را به آتش کشیدند!

روز ۱۲ آذر ۱۳۸۰ (۳ دسامبر) حمام روستای ایندراش از توابع مه‌باد که کاربدستان رژیم و شورای اسلامی میخواستند از آن به عنوان پایگاه بسیج استفاده کنند، توسط جوانان و مردم این روستا شب هنگام به آتش کشیده شد. این محل که سالها قبل توسط مردم ایندراش ساخته شده و در واقع حمام این روستا بود، اکنون سالهاست که بدون استفاده مانده است. بدنبال این واقعه مزدوران رژیم تعدادی از جوانان روستا را فرا خوانده و آنها را بازجویی کردند که چیزی دستگیرشان نشد و ناچار شدند دست از پا درازتر آنها را آزاد کنند.

نقده:

دستفروشان نقده در مقابل قلدری مامورین شهرداری نقده ایستادند!

روزهای ۱۶ و ۱۷ آذر (۷ و ۸ دسامبر) مامورین شهرداری به قصد جمع کردن بساط مردم زحمتکش که به دستفروشی مشغولند، به آنان حمله کردند و تلاش نمودند مانع حضور آنان در خیابانهای شهر و امکانی شوند که در آنجا مستقرند. دستفروشان در دفاع از خود و در اعتراض به تصمیم غیر انسانی شهرداری به مقابله برخاستند و این جریان به زدوخورد کشیده شد. سرانجام بعد از دو روز کشمکش میان دستفروشان و مامورین شهرداری سرانجام شهرداری و مامورینش مجبور به عقب نشینی شدند. در این ماجرا دو نفر از دستفروشان از طرف نیروهای رژیم دستگیر شده‌اند که تا رسیدن این خبر هنوز آزاد نشده‌بودند. ■

از سایت روزنه دیدن کنید!

www.rowzane.com

سایت کلیه احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون، به رادیوهای فارسی زبان، و به نشریات چاپ ایران دسترسی پیدا کنید.

مطالب، اطلاعاتی ها و نظراتتان را برای روزنه بفرستید.
rowzane@yahoo.com

در سایت روزنه می‌توانید نشریات و اطلاعاتی های سازمان‌های سیاسی، مقالات متعددی از شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و گزیده‌ای از مطالب نشریات چاپ ایران را مطالعه کنید. از طریق سایت روزنه می‌توانید به

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



عبدالله شریفی

جنبش برای مسکن، غولی که هنوز به میدان نیامده است!

هفته گذشته روزنامه انتخاب از مشکل مسکن مردم تهران مطلبی چاپ کرده بود. در این مطلب آمده است که "یک و نیم میلیون نفر از مردم تهران مشکل مسکن دارند. و از این مشکل رنج میبرند و ... از اینکه بحران اقتصادی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، علاج ناپذیر جمهوری اسلامی باعث صدها مصیبت فلاکت بار برای مردم ایران شده است، جای شک و شبه ای نیست. اما یقیناً رسانه های داخلی نه تنها واقعیات را منعکس نمیکنند، بلکه در تحریف و اغماض هدفمند آن مضایقه میکنند.

واقعیت این است که مسکن مانند هر پدیده ای در روند زمان معیار خود را دارد. تابعی از رشد و تکامل زندگی بشری است. انسان در قرن بیست و یکم میتواند با استفاده از پیشرفتهای آفریده دست خود، از مسکن ایمن بافضای سالم و تمام امکانات زیستی و ارتباطی و رفاهی زندگی کند. اکنون در صد ناچیزی در جهان سرمایه داری با این نرم زندگی میکنند. اما در نتیجه مبارزات سالیان انسانها و رشد جوامع به حداقلی دست یافته است که اکنون در جوامع متمدن مردم این چنین زندگی میکنند. حتی با همین معیار حداقل، مثلاً زندگی مردم تهران را بسنجیم تا ببینیم چگونه است؟ جمعیت تهران در حدود ۱۲ میلیون برآورد میشود. سوال این است آیا واقعا از این جمعیت فقط یک و نیم میلیون مشکل مسکن دارند؟ با این حساب دوازده و نیم در صد مردم تهران مشکل مسکن دارند و بقیه "خوشبخت" از مسکن برخوردارند. لابد حلی آبادها،

زاغه نشینان، مستاجران، آلونک نشینها و سیل جمعیت حاشیه شهر در محاسبات اسلامی روزنامه انتخاب "صاحب مسکن" محسوب میشوند. همه میدانند که طی دو دهه اخیر جمعیت شهر نشینی در ایران به شیوه سرسام آوری افزایش یافته است. اکثر این جمعیت عظیم در حواشی شهرها و در آلونکها زندگی را سپری میکنند. خانواده های چند نفره در یک اتاق ساکن هستند. در این اتاق آشپزی میکنند، میخوانند، میگویند، بزرگ میشوند، تولید مثل میکنند، میمیرند. یک اتاق در حکم اتاق نشیمن، اتاق خواب و آشپزخانه است. کودکان در این اتاق درس و مشق میخوانند. مادران در این اتاق به بچه شیر میدهند، او را بزرگ میکنند. حتی کم نیستند که چند نسل در همان فضای محدود، رنج میکشند از صبح تا شب برای ازدیاد ثروت دیگران جان میکنند و پیر میشوند و با هم در آن محیط تنگ و نامناسب مجبور به ادامه حیات هستند. بچه برای بازی فضایی ندارند. مریضان و خسته های کار شاق روزانه مکانی برای استراحت ندارند. از بهداشت خبری نیست. نه تنها آب گرم بلکه حتی آب سرد و آشامیدنی هم با مشکل تهیه میشود. نه تنها از تلفن و تلویزیون و یخچال و ... اثری نیست، بلکه از برق به اندازه کافی هم محروم هستند. تازه زندگی حاشیه شهر با چند متر زمین که با رنج و درد سر اتاقی ساخته شود، به نسبت حلی آبادها غنیمت است. در حلی آبادها از دیوار و پوشش اولیه برای جلوگیری از سرما و گرما هم چیزی جز حصیر و پارچه حلب های فرسوده و تکه چادرهای پینه شده چیز دیگری نیست. فاضلاب های سرپوش نشده و باز، اشغالهای جمع شده، و ... بچه ها در اشغال و گردو خاک و گل و لای و آنهم با

کمترین بازی میکنند. خود این اماکن به مرکز بیماریهای متنوع و واگیردار تبدیل میشود. دکتر و درمان هم در آن نزدیکی وجود ندارد. تازه با این همه بدبختی هر روزه از شهرداری و سپاه و کمیته ها و گله های اسلامی بر سرشان میریزند این بیستوه ناچیز را ویران میکنند، ساکنین آن را به سنگفرشهای خیابان میریزند. جمع بزرگی از مردم و بویژه کارگران و بیکاران هنوز از سرپناهی برخوردار نیستند، مستاجرینی هستند که با چند شیفت و چند نوع کار و دوندگی به دشواری قادر به پرداخت کرایه خانه و اطاقکی هستند. بیکاران از این هم بدتر بازار سیاه فروش خون و کلیه و قطعات بدن، که خود گویای این حقیقت است، که اگر یک نمونه آن در جامعه ای متمدن روی دهد، اسکاندال و فاجعه بزرگی به حساب میآید. آیا دارندگان این نوع زندگی جهنمی، از مسکن برخوردارند؟! هراز چندگاهی فشار بار سنگین این نوع زندگی غیر انسانی، مردم جان به لب رسیده را به شورش و اعتراض میکشانند. دست به اشغال خانه های در دست ساخت دولتی یا منطقه ای میزنند. معمولاً این مناطق را زور آباد میگویند. زندگی در زور آبادها هم به همین وصف پیش میرود. برای نمونه زور آباد کرج که اکنون اسلام آباد اسم گذاری شده است، در طول حیات جمهوری اسلامی مرکز کشمکش این مردم با حاکمان اسلامی بوده است. این زور آباد بر تپه ای خوش منظره که به قسمت اعظم شهر مسلط است، واقع است. پولداران را به طمع انداخته تا هتلهای و ویلاهای مجلل خود را آنجا بسازند، این موضوع به تشدید فشار بر مردم ساکن آن شده است. تا کنون از چند ده هزار خانوار فقط چند صد تا از آنها در مقابل پولی ناچیز محل زندگی خود را تخلیه کرده اند. در این نوع اماکن عوامل رژیم باندهای

فحشا و موادمخدر به وفور سازمان داده اند. کوچکترین اثری از رفاه دیده نمیشود. از معلم و مدرسه از پارک و تفریحگاه از سینما و هر چیزی که انسان برای رشد و شکوفایی نیاز دارد، اثری نیست، اما در مقابل مملو است از میکروب و بیماری، از اشغال و کثافت تا مسجد و آخوند و فالگیر و باند های مافیایی دولتی و نیمه دولتی مواد مخدر و سگس و ... علاوه بر اینها بیکارانی که سر پناهی ندارند و در خیابانها و سوراخ سنبه ها شب را به روز میرسانند، از کودکان بی سرپرست و کودکان خیابانی و دختران فراری و آوارگان افغانی و کارگران مهاجر کرد و ترک و ارمنی و بلوچی و ... البته اگر به بی مسکنی پوشیده سالمندانی که باید بر دوش فرزندان شان باشند نیز اشاره کنیم. از روابط فامیلی و به همدیگر پناه موقت دادن اشاره شود، منظره بی مسکنی تا حدودی نمایان میشود. این وضع در مورد تهران و تمام شهرها، مخصوصاً شهرهای پر جمعیت ایران صادق است. حال با همان معیار حداقلی که گفتیم، یعنی برخورداری از مسکن به این ترتیب که هر کس دارای اطاق خود باشد. بچه ها به تعداد اطاق مخصوص خود را داشته باشند، آشپزخانه حمام و توالت و اطاق نشیمن و اطاق مطالعه و بالکن و امکان هواخوری آزاد، برق و تلویزیون و تلفن و انترنت و یخچال و تهویه سرد و گرم و .. جزء امکانات زندگی مردم باشد، که نه ذهنی است و نه زیاد چرا که میلیونها نفر در دنیای امروز سالها است با چنین امکاناتی زندگی میکنند. آنوقت باید از روزنامه "شریف" انتخاب پرسید در تهران ۱۲ میلیون، یک و نیم میلیون مشکل مسکن دارند؟! یا اینکه بیشتر از ۸۰ در صد از مردم از مسکن مناسب برخوردار نیستند؟! بدیهی است که این شرح حال اکثریت مردم ایران است.

نشریات داخلی از دو خردادیهای شکست خورده تا

"اصلاح طلبان" اسلامی باخرد و بی خرد، از راست و "چپ" حاکم، تا ملی اسلامیهایی بیرون حکومت و به اضافه ساواکیهای دیروزی که به یمن حاکمیت ۲۳ ساله جانوران اسلامی امید پهن کردن بساط مجدد در دلشان زنده شده است و ... همه بر محدودیت انعکاس واقعیات جاری ایران، چه فقر و فلاکت و چه مبارزات کارگران و زنان و جوانان علیه نظام اسلامی، متفق القول هستند. آنها اشاره به این واقعیت را تا جایی که برای جنگ جناحی و فشار به همدیگر لازم باشد و تا جایی که در دیپلماسی برای داد و ستد توشه ای داشته باشند، نیاز دارند. اگر کسی برای حل آن درجه از مشکلات که خود معترفند پیا خیزد و اعتراض کند، آنگاه همه با هم سربازان خط امام و سربازان گمنام امام زمان میشوند و در سرکوب و کشتار حد و مرزی نمیشناسند. تجربه ۲۳ سال سرکوب مردم ایران صحت این ادعا را ثابت کرده است. برخورداری از مسکن مناسب با تمام کیفیت و استانداردهای جهانی متمدن، کمترین حق هر انسانی است. دولتها باید موظف به تضمین و تامین آن شوند. جنبش مطالبه برای مسکن مناسب هنوز باتمام قد و قامت خود به میدان نیامده است. باید این آتش را به جان در حال احتضار سران اسلامی سرمایه انداخت. مردم حق دارند و باید با توقع بالا، مسکن مناسب و محیط زیست امن و با رفاه را طلب کنند. بندهای مندرج در یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری، در مورد مسکن میتواند پرچم خواست و مطالبه مردم گردد. مبارزه حول این برنامه و تحقق آن تضمین رسیدن به این خواست و آرزوهای دیگر انسانی است.

۱۱ دسامبر ۲۰۰۱



برنامه حزب
کمونیست
کارگری را
بخوانید

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!